**روزه و رمضان در آئينه شعر فارسى**

مبارك باد آمد ماه روزه رهت‏خوش باد، اى همراه روزه شدم بر بام تا مه را ببينم كه بودم من به جان دلخواه روزه نظر كردم كلاه از سر بيفتاد سرم را مست كرد آن شاه روزه مسلمانان، سرم مست است از آن روز زهى اقبال و بخت و جاه روزه بجز اين ماه، ماهى هست پنهان نهان چون ترك در خرگاه روزه بدان مه ره برد آن كس كه آيد درين مه خوش به خرمنگان روزه رخ چون اطلسش گر زرد گردد بپوشد خلعت از ديباه روزه دعاها اندرين مه مستجاب است فلكها را بدرد آه روزه چو يوسف ملك مصر عشق گيرد كسى كو صبر كرد در چاه روزه سحورى كم زن اى نطق و خمش آن ز روزه خود شوند آگاه روزه  
(كليات شمس، جزء و پنجم، ص 137)  
  
رمضان، ماه روزه و ماه نهم از ماههاى قمرى بين شعبان و شوال است، رمضان در لغت‏به معناى تابش گرما و شدت تابش خورشيد است. بعضى گويند رمضان به معنى سنگ گرم است كه از سنگ گرم، پاى روندگان مى‏سوزد و شايد ماخوذ از «رمض‏» باشد كه به معنى سوختن است چون ماه صيام گناهان را مى‏سوزاند به اين خاطر، بدين اسم موسوم شده است زيرا ماه رمضان موجب سوختگى و تكليف نفس است. اما صوم و روزه كه در اين ماه تكليف شرعى مسلمانان است عبارت است از احتراز از خوردن و آشاميدن و مفطرات ديگر از طلوع صبح تا غروب.  
در قرآن مجيد يك بار «رمضان‏» و چهارده بار صوم و صيام و صائمين و صائمات ... آمده است.  
شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن ... ماه رمضان است كه در آن فرو فرستاده شد قرآن ... دستور روزه در آيه 179 سوره بقره طرح شده است: يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون.  
از همان آغاز كه رودكى پدر شعر فارسى، بلند بناى كاخ ادب را برافراشت، مفردات روزه، رمضان، صوم و صيام در آيينه شعر فارسى انعكاس يافتند. اين انعكاس در تمامى انواع شعر مدحى، اخلاقى، تعليمى، غنايى و رثا ديده مى‏شود. در شعر شاعران دوره اول، كاربردها سطحى است و از اعلام ماه رمضان يا عيد رمضان و مبارك باد گفتن آن فراتر نمى‏رود:  
  
روزه به پايان رسيد و آمد نو عيد هر روز بر آسمانت‏باد امروزا  
(رودكى)

همان بر دل هر كسى بوده دوست نماز شب و روزه آيين اوست  
(فردوسى 203/3)  
  
بر آمدن عيد و برون رفتن روزه ساقى بدهم باده بر باغ و به سبزه  
(منوچهرى به نقل از دهخدا)  
  
عيد قربان بر او مبارك باد هم بر آنسان كه بود عيد صيام  
(فرخى به نقل از دهخدا)  
  
جاهش زد هر چون مه عيد از صف نجوم ذاتش زخلقت چون شب قدر از مه صيام گر در مه صيام شود خوانده اين مديح بر تو به خير باد مديح و مه صيام  
(به نقل از دهخدا)  
  
خجسته باد و مبارك قدوم ماه صيام بر اولياء و احباى شهريار نام  
(نزارى به نقل از دهخدا)  
  
نزد خداوند عرش بادا مقبول طاعت‏خير تو و صيام و قيامت  
(مسعود سعد به نقل از دهخدا)  
  
روزه دار و به ديگران بخوران نه مخور روز و شب شكم بدران  
(به نقل از دهخدا)  
  
ديدگاه ناصر خسرو شاعر تعليمى و دينى مذهبى اسماعيليه از شاعران پيشين فراتر مى‏رود وى اگر چه پرسشى را كه از مستنصر بالله درباره روزه و ديگر احكام شريعت مى‏كند بى‏جواب مى‏گذارد:

و آنگاه بپرسيدم از اركان شريعت كاين پنج نماز از چه سبب گشت مقرر؟ و ز روزه كه فرمودش ماه نهم از سال و زحال زكات درم و زر مدور ...  
(ناصر خسرو ص 512)  
  
اما مخاطب خود را به تامل درباره اين حكم عبادى فرا خوانده مى‏گويد:  
چون روزه ندانى كه چه چيزى است چه سود است بيهوده همه روز تو را بودن ناهار  
(ناصر خسرو ص 165)

همه پارسايى نه روزه است و زهد نه اندر فزونى نماز و دعاست  
(ناصر خسرو به نقل از دهخدا)

از نماز و روزه تو هيچ نگشايد تو را خواه كن خواهى مكن، من با تو گفتم راستى  
(ناصر خسرو به نقل از دهخدا)

تا نپذيرد ز توى زى خداى نيست پذيرفته صلاة و صيام  
(ناصر خسرو به نقل از دهخدا)  
  
سوى بهشت عدن يكى نردبان كنم يك پايه از صلات و دگر پايه از صيام  
(ناصر خسرو ص 58)  
  
خاقانى شاعر تعليمى علاوه بر آن كه در شعر خود از مفردات صوم و صيام سود جسته است و صيام را از بهترين سكنات نفس دانسته است:

از جسم بهترين حركاتى صلاة دان وز نفس بهترين سكناتى صيام دان  
(خاقانى)  
  
به خاطر آشنايى با عقايد ترسايى و دين مسيحيت از «روزه مريم‏» «صوم العذرا» ياد مى‏كند. روزه مريم يا صوم مريم كه در آيه 27 سوره مريم آمده است: «فقولى انى نذرت للرحمن صوما فلن اكلم اليوم انسيا: پس بگو بدرستى كه من نذر كردم براى خداى بخشنده روزه، پس سخن نمى‏كنم امروز آدمى را.  
  
آن است كه بعد از ولادت عيسى(ع) مريم نذر كرد كه روزه بدارد و يك روز تمام با كسى سخن نگفت: چون قوم از وى سخنها پرسيدن گرفتند فقط اشاره به كودك كرد كه در گهواره بود و عيسى(ع) گفت: انى عبد الله اتانى الكتاب و جعلنى نبيا: گفت: به درستى كه منم بنده خدا، مرا كتاب داده و پيغمبر گردانيده است.  
  
نسطوريه، روزه مريم را هنوز به نام صوم مارت مريم نگاه مى‏دارند و آن در دوشنبه بعد از عيد بسبار نسطورى آغاز مى‏شود و در روز عيد ميلاد تمام مى‏شود:  
  
چه بود آن نفخ روح و غسل و روزه كه مريم عور بود و روح تنها چه بود آن نطق عيسى وقت ميلاد چه بود آن صوم مريم گاه اصغا  
(خاقانى ص 27)  
  
در توحيد و معراج حضرت ختمى مرتبت گويد:  
  
دل گرسنه در آمد بر خوان كائنات چون شبهتى بديد برون رفت ناشتا مريم گشاده روزه و عيسى ببسته نطق كو در سخن گشاده سر سفره سخا...  
(خاقانى ص 5)  
  
و در واقعه حبس و عزلت‏خود گويد:  
  
روزه كردم نذر چون مريم كه هم مريم صفاست خاطر روح القدس پيوند عيسى زاى من نيست‏بر من روزه در بيمارى دل زان مرا روزه باطل مى‏كند اشك دهن آلاى من اشك چشم در دهان افتد گه افتد افطار از آنك جز كه آب گرم چيزى نگذرد بر ناى من  
(خاقانى صص 31، 322)  
  
نظامى گنجوى نيز در مثنوى خسرو و شيرين در بيان مرگ مريم، روزه مريم را ياد مى‏كند:  
  
چون مريم، روزه مريم نگه داشت دهان در بست از آن شكر كه شه داشت  
  
(خسرو و شيرين ص 288)  
  
مولانا در كليات شمس، روزه مريم را براى نفس شكمخوار توصيه مى‏كند:  
  
باز رهان خلق را از سر و از سر كشى اى كه درون دلى چند ز دل، دركشى... نفس شكمخوار را روزه مريم دهى تا سوى بهرام عشق مركب لاغر كشى  
(كليات شمس جزو ششم ص 241)  
  
و در موردى ديگر گويد:  
روزه مريم مرا، خوان مسيحيت نوا تركنم از فرات تو، امشب خشك نانه  
(كليات شمس جزو پنجم ص 222)

صوم العذارا نيز تركيبى است كه يك بار در ديوان خاقانى ديده مى‏شود، بنا به ترجمه و شرح مينورسكى در قصيده مسيحيت، صوم العذارا را شروع آن روز دوشنبه بعد از عيد تجلى است و سه روز طول مى‏كشد و عباديان و مسيحيان عرب آن را به ياد دوشيزگان نصارى مى‏گيرند كه روزه، آنها را از اسارت پادشاه حيره المنذر رهايى بخشيد منذر از امسا چهار صد دختر برد و به عنوان قربانى به عزه از اصنام جاهلى تقديم كرد. در شرح شيخ آذرى صوم العذارا به معنى روزه دختران بكر آمده كه به متابعت مريم در هيكل نشينند تا روز وفات.  
  
  
  
به خمسين و به دنح و ليلة الفظر به عيد الهيكل و صوم العذارا  
  
  
  
(خاقانى ص 28)  
  
  
  
خاقانى از مضمون روزه گرفتن و افطار كردن، در شعر غنايى، مدحى و رثايى نيز سود جسته است، در شعر غنايى مى‏گويد:  
  
  
  
عشق آتشى است كاتش دوزخ غذاى اوست پس عشق روزه‏دار و تو در دوزخ هوا  
  
  
  
(خاقانى ص 205)  
  
  
  
و در شعر مدحى مى‏گويد:  
  
  
  
تا به رويش گرفته‏ام روزه جز به يادش نكرده‏ام افطار  
  
  
  
(خاقانى ص 205)  
  
  
  
و در شعر رثايى، روزه گرفتن را به معنى ترك و قطع علاقه به كار برده است آنجا كه از زبان امير رشيد الدين فرزند در گذشته‏اش مى‏گويد:  
  
  
  
من كنون روزه جاويد گرفتم زجهان گر شما در هوس عيد بقاييد همه  
  
  
  
(خاقانى ص 409)  
  
  
  
و باز در مرثيه او مى‏گويد:  
  
  
  
ز اين دونان فلك از خوانچه دونان بينند تا نبينم كه دهان از پى خور بگشاييد. از طرب روزه بگيريد و به خون ريز سرشك نه به خوان ريزه اين خوان چه زر بگشاييد  
  
  
  
(خاقانى ص 158)  
  
  
  
در آثار سعدى شاعر معرفت و اخلاق نيز توجه به روزه و شرايط آن ديده مى‏شود. در يك مورد شاعر، توجه كامل به خدا را مطرح كرده و روزه و عبادتى را كه ريا و سمعه‏اى در آن طرح شود مطرود مى‏داند:  
  
  
  
شنيدم كه نابالغى روزه داشت به صد محنت آورد روزى به چاشت... پدر ديده بوسيد و مادر سرش فشاندند بادام و زر بر سرش چو بر وى گذر كرد يك نيمه روز فتاد اندرو ز آتش معده سوز به دل گفت اگر لقمه چندى خورم چه داند پدر غيب يا مادرم چون روى پسر در پدرم بود و قوم نهان خورد و پيدا به سر برد صوم كه داند چون در بند حق نيستى اگر بى وضو در نماز ايستى  
  
  
  
(بوستان ص 273)  
  
  
  
و در موردى ديگر تهمت و غيبت را از مبطلات روزه دانسته، مى‏گويد:  
  
  
  
به طفلى درم رغبت روزه خاست ندانستى چپ كدام است و راست يكى عابد از پارسايان كوى همى شستن آموختم دست و روى كه بسم الله اول به سنت‏بگوى دوم نيت آور سوم كف بشوى پس آنگه دهن شوى و بينى سه بار مناخر به انگشت كوچك بخار به سبابه دندان پيشين بمال كه نهى است در روزه بعد از زوال وزان پس سه مشبت آب بر روى زن ز رستنگه موى سر تا ذقن در دستها تا به مرفق بشوى ز تسبيح و ذكر آنچه دانى بگوى دگر مسح سر بعد از آن غسل پاى همين است و ختمش به نام خدا كس از من نداند در اين شيوه به نبينى كه فرتوت شد پير ده شنيد اين سخن دهخداى قديم بشوريد و گفت اى خبيث رجيم نه مسواك در روزه گفتى خطاست بنى آدم مرده خوردن رواست دهن گوز ناگفتنى‏ها نخست بشوى، آنكه از خور دنيا بهشت  
  
  
  
(بوستان ص 292)  
  
  
  
و در جاى ديگر مى‏گويد:  
  
  
  
به سرهنگ سلطان چنين گفت زن كه خيز اى مبارك در رزق زن برو تاز خوانت نصيبى دهند كه فرزند كانت نظر بررهند بگفتا بود مطبخ امروز سرد كه سلطان به شب نيت روزه كرد زن از نااميدى سرانداخت پيش همى گفت‏با خود دل از فاقه ريش كه سلطان از اين روزه گويى چه خواست كه افطار و عيد طفلان ماست خورنده كه خيرش بر آيد زدست به از صائم الدهر دنيا پرست مسلم كسى را بود روزه داشت كه درمانده‏اى را دهد نان چاشت و گرنه چه لازم كه سعيى برى ز خود باز گيرى و هم خورى  
  
  
  
(بوستان ص 204)  
  
  
  
و در قصيده‏اى از توديع ماه رمضان، بار بر دل دارد و مى‏گويد:  
  
  
  
برگ تحويل مى‏كند رمضان بار توديع بر دل اخوان يار ناديده سير زود برفت دير ننشست نازنين مهمان غادرالحب صحبة الاحباب فارق الخل عشرة الخلان ماه فرخنده روى بر پيچيد و عليك السلام يا رمضان الوداع اى زمان طاعت و خير مجلس ذكر و محفل قرآن مهر فرمان ايزدى بر لب نفس در بند و ديو در زندان تا دگر روز، با حبان آيد بس بگردد به گونه گونه جهان بلبلى زار زار مى‏ناليد بر فراق بهار وقت‏خزان گفتم اندوه مبركه باز آيد روزه نو روز و لاله و ريحان گفت ترسيم بقا وفا نكند ور نه هر سال گل دهد بستان روزه بسيار و عيد خواهد بود تيرماه و بهار و تابستان تا كه در منزل حيات بود سال ديگر كه در غريبستان...  
  
  
  
(قصايد سعدى 722)  
  
  
  
در شعر غنايى نيز سعدى از مضمون روزه و ماه نو بى بهره نبوده و هلال ابروى دوست را هلال عيد خود يافته است:  
  
  
  
هر كه را خاطر به روى دوست رغبت مى‏كند بس پريشانى ببايد بردنش چون موى دوست ديگران را عيد اگر فرداست ما را از اين دهست روزه داران ماه نو ببينند و ما ابروى دوست  
  
  
  
(غزليات سعدى ص 388)  
  
  
  
اما بهترين مضامين و عميق‏ترين مفاهيم در كليات شمس به چشم مى‏خورد.  
  
  
  
شاعر شوريده مكتب عرفان با شريعت پيوند ناگسستنى دارد از اين رو با حلول ماه رمضان ماه معراج آدمى، ماه پرورش عيسى روح، ماه بريدن از نان و رسيدن به جانان به وجد درمى‏آيد:  
  
  
  
ماه رمضان آمد اى يار قمر سيما بر بند سر سفره بگشاى ره بالا اى ياوه هر جايى، وقتست كه باز آيى بنگر سوى حلوايى تا كى طلبى حلوا... مرغت ز خور و هيضه، مانده‏ست درين بيضه بيرون شو از اين بيضه تا باز شود پرها بر ياد لب دلبر خشكست لب مهتر خوش با شكم خالى مى‏نالد چون سرنا خالى شو و خالى به لب بر لب نايى نه چون نى زدمش پر شو و آنگاه شكر مى‏خا... گر تو به زيان كردى آخر چه زيان كردى كو سفره نان افزا كو دلبر جان افزا از درد به صاف آييم و زصاف به قاف آييم كز قاف صيام اى جان، عصفور شود عنقا صفراى صيام ار چه، سوداى سفر افزايد ليكن ز چنين سودا يابند يد بيضا هر سال نه جوها را مى‏پاك كند از گل تا آب روان گردد تا كشت‏شود خضرا بر جوى كنان تو هم، ايثار كن اين نان را تا آب حيات آيد تا زنده شود اجزا... بستيم در دوزخ يعنى طمع خوردن بگشاى در جنت‏يعنى كه دل روشن بس خدمت‏خر كردى بس كاه و جوش بردى در خدمت عيسى هم بايد مددى كردن تا سفره و نان بينى كى جان و جهان بينى رو جان و جهان را جو، اى جان و جهان من اينها همه رفت اى جان بنگر سوى محتاجان بى برگ شديم آخر چون گل ز دى و بهمن سيريم ازين خرمن، زين گندم وزين ارزن بى سنبله و ميزان، اى ماه تو كن خرمن ...  
  
  
  
(كليات شمس جزء هفتم صص 92، 91)  
  
  
  
در غزلى ديگر ماه رمضان را موجب قلب ضلالت و رسيدن به لشكر ايمان، ماه حيات جان، ماه صبر، ماه نزول قرآن، عروج روح و ماه دريده شدن پرده‏هاى ظلمت و پيوستن به ملائكه و مقربين مى‏خواند:  
  
  
  
آمد شهر صيام، سنجق سلطان رسيد دست‏بدار از طعام مايده جان رسيد جان ز قطعيت‏برست، دست طبيعت‏ببست قلب ضلالت‏شكست لشكر ايمان رسيد لشكر «والعاديات‏» (1) دست‏به يغما نهاد ز آتش «و الموريات‏» (2) نفس به افغان رسيد البقره راست‏بود موسى عمران نمود مرده از و زنده شد چونك به قربان رسيد روزه چون قربان ماست زندگى جان ماست تن همه قربان كنيم جان چون به مهمان رسيد صبر چو ابريست‏خوش، حكمت‏بارد ازو زانك چنين ماه صبر بود كه قرآن رسيد(3) نفس چون محتاج شد روح به معراج شد چون در زندان شكست جان بر جانان رسيد پرده ظلمت دريد، دل به فلك بر پريد چون ز ملك بود دل باز بديشان رسيد زود از اين چاه تن دست‏بزن در رسن برسر چاه آب گو: يوسف كنعان رسيد عيسى چو از خر برست گشت دعايش قبول دست‏بشو كز فلك، مايده و خوان رسيد دست و دهان را بشو، نه بخور و نى بگو آن سخن و لقمه جو، كان به خموشان رسيد  
  
  
  
(كليات شمس جزو دوم ص 198)  
  
  
  
مولانا روزه را مادرى مى‏داند كه كريمانه به سوى اطفال خويش آمده است پس نبايد دامان چنين مادرى را آسان از دست فرو هشت:  
  
  
  
سوى اطفال بيامد به كرم مادر روزه مهل اى طفل به سستى طرف چادر روزه بنگر روى ظريفش بخور آن شير لطيفش به همان كوى وطن كن، بنشين بر در روزه بنگر دست رضا را كه بهاريست‏خدا را بنگر جنت جان را شده پر عبهر روزه هله‏اى غنچه نازان، چه ضعيفى و چه يازان چون رسن باز بهارى بجه از خيبر روزه تو گلا غرقه خونى چيى دلخوش و خندان مگر اسحاق خليلى خوشى از خنجر روزه ز چيى عاشق نانى، بنگر تازه جهانى بستان گندم جانى هله از بيدر روزه  
  
  
  
(كليات شمس، جزو پنجم)  
  
  
  
در اين ماه كه مهمان خدا هستيم، درهاى دوزخ بسته و درهاى بهشت‏به رويمان باز خواهد شد:  
  
  
  
دلا در روزه مهمان خدايى طعام آسمانى را سرايى درين مه چون در دوزخ ببندى هزاران در ز جنت‏برگشايى... (4)  
  
  
  
(كليات شمس جزو ششم صص 35 و 361)  
  
  
  
در غزلى شيوا با رديف «صيام‏» به تاثير روزه در دل و جان مى‏پردازد كه آن از زبان خود مولانا خوشتر است:  
  
  
  
مى‏بسازد جان و دل را بس عجايب كان صيام گر تو خواهى تا عجب گردى، عجايب دان صيام گر تو را سوداى معراجست‏بر چرخ حيات دانك اسب تازى تو هست در ميدان صيام هيچ طاعت در حبان آن روشنى ندهد تو را چونك بهر ديده دل كورى ابدان صيام چونك هست اين صوم نقصان حيات هر ستور خاص شد بهر كمال معنى انسان صيام چون حيات عاشقان از مطبخ تن تيره بود پس مهيا كرد بهر مطبخ ايشان صيام چيست آن اندر جهان مهلكتر و خونريزتر بر دل و بر جان و جا خون خواره شيطان صيام خدمت‏خاص نهانى تيز نفع و زود سود چيست پيش حضرت درگاه اين سلطان؟ صيام ماهى بيچاره را آب آنچنان تازه نكرد آنچ كرد اندر دل و جانهاى مشتاقان صيام در تن مرد مجاهد در ره مقصود دل هست‏بهتر از حيوة صد هزاران جان صيام گرچه ايمان هست مبنى بر بناى پنج ركن ليك و الله هست از آنها اعظم الاركان صيام ليك در هر پنج پنهان كرده قدر صوم را چون شب قدر مبارك هست‏خود پنهان صيام سنگ بى قيمت كه صد خروار ازو كس ننگرد لعل گرداند چو خورشيد درون كان صيام شير چون باشى كه تو از روبهى لرزان شوى چيره گرداند تو را بر بيشه شيران صيام بس شكم خارى كند آنكو شكم خوارى كندنيست اندر طالع جمع شكم خواران صيام خاتم ملك سليمانست‏يا تاجى كه بخت مى‏نهد بر تارك سرماى مختاران صيام خنده صايم به است از حال مفطر در سجود زانك مى‏بنشاندت بر خوان الرحمن صيام در خورش آن بام تون، از تو به آلايش بود همچون حمامت‏بشويد از همه خذلان صيام شهوت خوردن ستاره نحس دان تاريك دل نور گرداند چو ماهت در همه كيوان صيام هيچ حيوانى تو ديدى روشن و پر نور علم تن چون حيوانست مگذار از پى حيوان صيام شهوت تن را تو همچون نيشكر در هم شكن تا درون جان ببينى شكر ارزان صيام قطره تو، سوى بحر كى توانى آمدن؟! سوى بحرت آورد چون سيل و چون باران صيام پاى خود را از شرف مانند سر گردان به صوم زانك هست آرامگاه مرد سر گردان صيام خويشتن را بر زمين زن درگه غوغاى نفس دست و پايى زن كه بفروشم چنين ارزان صيام گرچه نفست رستمى باشد مسلط بر دلت لزر بر وى افكند چون بر گل لرزان صيام ظلمتى كز اندرونش آب حيوان مى‏زهد هست آن ظلمت‏به نزد عقل هشياران صيام گر تو خواهى نور قرآن در درون جان خويشتن هست‏سر نور پاك جمله قرآن صيام بر سر خوانهاى روحانى كه پاكان شسته‏اند مر تو را همكاسه گرداند بدان پاكان صيام روزه چون روزت كند روشن دل و صافى روان روز عيد وصل شد را ساخته قربان صيام در صيام ار پا نهى شادى كنان نه با گشاد چون حرامت و نشايد پيش غنا كان صيام زود باشد كز گريبان بقا سر برزند هر كه در سر افكند ماننده دامان صيام  
  
  
  
(كليات شمس جزو سوم صص 291 تا 293)  
  
  
  
مولانا در رباعيات خود نيز به روزه و تاثير آن توجه داشته است كه در ذيل به چند نمونه آن اشاره مى‏شود:  
  
  
  
اين روزه چو به‏غربيل ببيزد جان را پيدا آرد قراضه پنهان را جامى كه كند تيره مه تابان را بى پرده شود نور دهد كيوان را  
  
  
  
(كليات شمس جزو هشتم شماره 29)  
  
  
  
روز محك محتشم و دون آمد زنهار مگو «چون‏» كه ز هجوم آمد روزيست كه از وراى گردون آمد زان روز بهى كه روزن افزون آمد  
  
  
  
(كليات شمس جزو هشتم شماره 633)  
  
  
  
بيزارم از آن لعل كه پيروزه بود بييزام از آن عشق كه سه روزه بود بيزارم از آن ملك كه در يوزه بود بيزارم از آن عيد كه در روزه بود  
  
  
  
(كليات شمس جزو هشتم شماره 779)  
  
  
  
هين نوبت صبر آمد و ماه روزه روزى دو مگو ز كاسه و از كوزه بر خوان فلك گرد پى در يوزه تا پنبه جان باز رهد از غوزه  
  
  
  
(كليات شمس جزو هشتم شماره 622)  
  
  
  
عارف شيدا و عاشق گاهى از مضمون روزه در شعر تغزلى نيز بهره مى‏جويد و اين كاربرد هم در غزليات و هم در رباعيات او ديده مى‏شود:  
  
  
  
مه روزه اندر آب آمد، اى بت‏شكر لب بنشين نظاره مى‏كن، ز خورش كناره مى‏كن دو هزار خشك لب بين به كنار حوض كوثر اگر آتش است روزه تو زلال بين نه كوزه ترى دماغت آرد چو شراب همچون آذر جو عجوزه گشت گريان شه روزه گشت‏خندان دل نور گشت ضربه، تن موم گشت لاغر رخ عاشقان مزعفر، رخ جان و عقل احمر منگر برون شيشه، بنگر درون ساغر همه مست و خوش شكفته، رمضان زياد رفته به وثاق ساقى خود بزديم حلقه بر در چون بديد مست ما را، بگزيد دستها را سر خود چنين چنين كرد و تبافت روز معشر ز ميانه گفت مستى، خوش و شوخ و مى پرستى كه: كسى گويد اينك «روزه شكند ز قند و شكر؟» شكر از لبان عيسى كه بود حيات موتى كه ز ذوق باز ماند دهن نكير و منكر تو اگر خراب و مستى به من آ كه از منستى و اگر خمار يارى سخنى شنو مخمر چه خوشى! چه خوش سنادى! به كدام روز زادى؟ به كدام دست كردت قلم قضا مصور تن تو حجاب عزت، پس او هزار جنت شكران و ماه رويان همه همچو مه مطهر هله، مطرب شكر لب، برسان صدا به كوكب كه ز صيد باز آمد شه ما خوش و مظفر ز تو هر صباح عيدى، ز تو هر شبست قدرى نه چو قدر عاميانه كه شبى بود مقدر تو بگو سخن كه جانى، قصصات آسمانى كه كلام تست صافى و حديث من مكدر  
  
  
  
(كليات شمس جزو سوم ص 2 و 3)  
  
  
  
و يا در يك رباعى گويد:  
  
  
  
روى تو نماز آمد و چشمت روزه وين هر دو كنند از لبت دريوزه جرمى كردم مگر كه من مست‏بدم آب تو بخوردم و شكستم كوزه  
  
  
  
(كليات شمس جزو هشتم شماره 162)  
  
  
  
لطف سخن مولوى در آن است كه در استفاده از مضامين شرعى و احكام عبادى حرمت آنها را داشته در كاربرد آنها چون بعضى از شاعران به ترك ادب شرعى كشيده نمى‏شود و علت آن است كه معشوق مولوى، معشوق حقيقى و ازلى است در حالى كه كاربرد احكام شرعى در خدمت عشق مجازى است كه شاعر را به ترك رمت‏شرعى مى‏كشاند، در ذيل به يك نمونه از اين موارد اشاره مى‏شود:  
  
  
  
روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است آرى افطار رطب در رمضان مستحب است روز ماه رمضان زلف ميفشان كه فقيه بخورد روزه خود را به گمانش كه شب است.  
  
  
  
(شاعر عباس صبوحى ص 59)  
  
  
  
ديوان شاعر رند مذهب ادب فارسى نيز از بركت ماه رمضان بى بهره نبوده است.  
  
  
  
حافظ در ديوان خود 5 بار واژه «روزه‏» 3 بار «رمضان‏» ،2 بار «صيام‏» و يك بار «روزه دار» را به كار برده است كاربرد اين مضمون تقريبا در تمامى غزلها يكسان است و شاعر در بيشتر آنها به آمدن ماه رمضان و بر چيدن جام مى يا ديده شدن هلال عيد و در دادن جام و قدح اشاره كرده است. يكى از معانى روزه كه در رساله اصطلاحات فخر الدين ابراهيم عراقى نيز آمده است اين است كه روزه در اصطلاح، قطع التفات را گويند. انصارى گويد:  
  
  
  
«روزه جوانمردان طريقت‏به زبان اهل معرفت‏بشنو و ثمره سر انجام آن بدان، چنانكه تو تن را به روزه دارى، و از طعام و شراب باز دارى، ايشان دل را به روزه دارند و از جمله مخلوقات باز دارند تو از بامداد تا شبانگاه روزه دارى، ايشان از اول عمر تا به آخر روزه دارند، و روزه و عيد خواجه حافظ نيز جز ازين مقوله نمى‏تواند باشد، در ذيل به شواهدى از ديوان حافظ اشاره مى‏شود:  
  
روزه يك سو شد و عيد آمد و دلها برخاست مى زخمخانه به جوش آمد و مى‏بايد خواست توبه زهد فروشان گران جان بگذشت وقت رند و طرب كردن رندان پيداست  
  
(حافظ ص 16)  
  
بيا كه ترك فلان خوان روزه غارت كرد هلال عيد به دور قدح اشارت كرد ثواب روزه و حج قبول آن كس برد كه خاك ميكده عشق را زيارت كرد...  
  
(حافظ ص 89)  
  
ساقى بيار باده كه ماه صيام رفت در ده قدح كه موسم ناموس و نام رفت وقت عزيز رفت‏بيا تا قضا كنيم عمرى كه بى حضور صراحى و جام رفت در تاب توبه چند توان سوخت همچون عود مى‏ده كه عمر در سر سوداى خام رفت  
  
(حافظ ص 58)  
  
باز اى و دل تنگ مرا مونس جان باش وين سوخته را محرم اسرار نهان باش زان باده كه در ميكده عشق فروشند  
ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش...  
  
(حافظ ص 184)  
  
حسن ختام مقالمان را به قطعه‏اى از ديوان شهريار اختصاص مى‏دهيم با عنوان «هديه روزه داران‏»:  
  
حكمت روزه داشتن بگذار باز هم گفته و شنيده شود صبرت آموزد و تسلط نفس و ز تو شيطان تو رميده شود هر كه صبرش ستون ايمان بود پشت‏شيطان از و خميده شود عرفان سر كشيده گوش به زنگ كز شب غره ماه ديده شود آفتاب رياضتى كه ازو ميوه معرفت رسيده شود عطش روزه مى بريم آرزو كو به دندان جگر جويده شود چه جلايى دهد به جوهر روح كادمى صافى و چكيده شود بذل افطارى سفره عدلى است كه در آفاق گستريده شود فقر بر چيده‏دار از خوانى كه به پاى فقير چيده شود شب قدرش هزار ماه خداست گوش كن نكته پروريده شود از يكى ميوه عمل كه درو كشته شد سى هزار چيده شود گر تكانى خورى در آن يك شب نخل عمر از گنه تكيده شود چه گذارى به راه تو به كزو پيچ و خمها ميان بريده شود مفت مفروش كز بهاى شبى عمرها باز پس خريده شود روز مهلت گذشت و بر سر كوه پرتوى مانده تا پريده شود تا دمى مانده سر بر آر از خواب ور نه صور خدا دميده شود در جهنم ندامتى است كزو دست و لبها همه گزيده شود مزه تشنگى و گرسنگى گر به كام فرو چشيده شود به خدا تا گرسنه‏يى ناليد تسمه از گرده‏ها كشيده شود  
  
(ديوان شهريار ج 2 ص 1014)

پاورقي

1. قرآن كريم 100/1 و 2  
   2- همان  
   3- مستفاد است از مضمون آيه: شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن 2/185  
   منابع و مؤاخذ:  
   1- قرآن كريم  
   2- حافظ، خواجه شمس الدين محمد، ديوان، به اهتمام محمد قزوينى و دكتر قاسم غنى، كتابفروشى زوار  
   3- خاقانى شروانى، افضل الدين، ديوان، به كوشش دكتر ضياء الدين سجادى، چاپ سوم، انتشارات زوار، 1368  
   4- خاقانى، شرح قصيده ترسائيه، به قلم ولاديمير مينورسكى، ترجمه و تعليقات عبد الحسين زرين كوب، مؤسسه انتشارات سروش تبريز  
   5- دهخدا، تاليف على اكبر دهخدا، زير نظر دكتر معين، چاپخانه دانشگاه تهران، فروردين 1346  
   6- سجادى، سيد جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفانى، كتابخانه ظهورى، تهران، 1350  
   7- سعدى، متن كامل ديوان، گلستان و بوستان، به كوشش دكتر مظاهر مصفا، نشر كانون معرفت  
   8- شاطر عباس صبوحى، چهار ديوان، به كوشش تيمور گرگين  
   9- شهريار، سيد محمد حسين شهريار، ديوان، ج 2، چاپ نهم، انتشارات زرين، نگاه، تهران  
   10- فردوسى، شاهنامه، انتشارات دانش، شعبه ادبيات خاور  
   11- مولوى، جلال الدين محمد، كليات شمس، با تصحيحات و حواشى بديع الزمان  
   فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران  
   12- ناصر خسرو، ديوان، به تصحيح مجتبى مينوى، مهدى محقق، چاپ دوم انتشارات دانشگاه تهران  
   رمضان، تجلى معبود (ره توشه راهيان نور) صفحه 255  
   جمعى از نويسندگان